**فصلنامه حقوق اداری**
سال دوازدهم، تابستان ۱۴۰۴، شماره ۴۳
مقاله علمی پژوهشی

# بین‌المللی‌سازی قراردادهای نفتی و چالش‌های فراروی

علی رستمی‌فر[۱]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۶

**چکیده**

در قراردادهای نفتی، دولت ـ به نمایندگی از شرکت ملی نفت ایران که کلیه سهام آن متعلق به دولت است ـ با اشخاص حقوقی خارجی، جهت اکتشاف، تولید، بهره‌برداری و فروش نفت، قرارداد منعقد می‌کند. در این قراردادها، ماهیت دولت یا واحدهای زیرمجموعه آن با چندپارگی و تعارض رویکردها روبه‌رو می‌شود. نخستین ابهام نیز به ماهیت خود قرارداد بازمی‌گردد. پرسش این است که قرارداد تابع حقوق عمومی است یا تابع حقوق خصوصی و بین‌الملل؟ اصطلاح قراردادهای دولتی، حتی اگر با قراردادهای بین‌المللی تلاقی داشته باشد؛ اما با این دسته از قراردادها تفاوت فاحش دارد؛ قراردادهای دولتی با ویژگی موقعیت‌های حقوقی نابرابر طرفین آن و توانایی‌های آن‌ها متمایز می‌گردند، در قراردادهای نفتی با طرفی مواجه هستیم که تشخیص ماهیت آن با حقوق خصوصی می باشد. از سوی دیگر، اکثر موارد سرمایه‌گذاری این حوزه توسط شرکت‌های چندملیتی خارجی صورت می‌گیرد، ابهامات به گونه‌ای هستند که ماهیت قراردادها و شمول قواعد خصوصی، عمومی و بین‌الملل را بر این دسته از قراردادها با چندگانگی نظریات مواجه شده است. این نگارش با روش تحلیلی توصیفی به دنبال پاسخ به سؤال فوق می‌باشد.

**واژگان کلیدی**: قراردادهای نفتی، بین‌المللی‌سازی، سرمایه‌گذاری، حقوق عمومی

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قشم، قشم، ایران.
arq۱۱۹@yahoo.com

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

## مقدمه

قراردادهای نفتی میان اشخاصی با ماهیت‌های حقوقی متفاوت منعقد می‌شوند؛ دولت میزبان، واجد خصیصه دوگانه حاکمیت (حقوق عمومی) و مالکیت (حقوق خصوصی) است، و سرمایه‌گذار که مشمول حقوق خصوصی است، در برخی موارد از حمایت معاهدات و قواعد بین‌المللی بهره‌مند می‌گردد (رستمی‌فر، ۹:۱۴۰۰)، دشواری‌های اداره امور عمومی، برخورداری دولت از برخی امتیازات ویژه اقتداری را به‌همراه داشته است. (امامی، واعظی، رستمی، ۱۳۹۹: ۱)، دولت با دستاویز قرار دادن اصولی، نظیر اصل قدرت عمومی، اصل خدمات عمومی و اصل منافع عمومی، قواعد حقوق خصوصی را برهم‌زده و چهارچوب حقوقی خاصی را ذیل حقوق ترجیحی، حمایتی و اقتداری برای خود تعریف و تشویق کرده است (امین‌زاده و نصرالهی، ۱۳۹۹: ۲).

واقعیت آن است که قراردادهای دولتی، میان دولت با شخصیت حقوقی مستقل ـ از طریق یکی از ارگان‌های عمومی و برای امور اجرایی کشور ـ با یک شخص حقوقی یا حقیقی داخلی یا خارجی منعقد می‌شود. با این قرائت، قراردادهای نفتی را می‌توان نوعی قرارداد دولتی و مشمول حقوق عمومی دانست؛ اما صرفِ حضور دولت یا مؤسسات وابسته به آن در یکی از طرفین قرارداد، دلیل کافی برای قرار دادن آن در زمره قراردادهای مشمول حقوق عمومی نیست، زیرا قراردادهای دولت با بخش خصوصی، اعم از داخلی یا خارجی، به‌طور کلی در حوزه حقوق عمومی قرار نمی‌گیرند. وانگهی، به دلایل گوناگون ـ که عمدتاً به صلاحیت نهادی بازمی‌گردد ـ حقوق قراردادها، به‌ویژه در زمینه توسعه و اجرای سیاست‌های عمومی، برای مدیریت هزینه‌های اجتماعی مناسب نیست. (CASEY& NIBLETT,2022: 3)

قراردادهای نفتی، غالباً با یک شرکت خصوصی یا چندملیتی، به‌منظور انجام عملیات بهره‌برداری از ثروت طبیعی از طریق ایجاد یک پروژه سرمایه‌گذاری، منعقد می‌گردد. در این قراردادها، طرفین بر مبلغ و شرایطی توافق می‌کنند که ممکن است شامل پرداخت وجه نقد، واگذاری سهمی از ثروت استخراج‌شده یا درصدی از سود حاصل باشد. پس از آنکه پروژه به مرحله تولید تجاری برسد، محصول (نفت) یا وجوه حاصل، بر اساس توافق میان طرفین تقسیم می‌گردد. (الشمری، ۲۰۲۴: ۳۹). قراردادهای نفتی، بی‌گمان در زمره قراردادهایی قرار می‌گیرند

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

که با قراردادهای توسعه اقتصادی و سرمایه‌گذاری مشابهت دارند؛ از این‌رو، پروژه‌های عمومی، خدمات، تدارکات، همکاری‌های صنعتی، کمک‌های فنی، مشاوره، سرمایه‌گذاری مشترک، پیمانکاری، اکتشاف و بهره‌برداری نفت، بازاریابی، ایجاد کارخانه‌ها، و انتقال فناوری و دانش علمی ـ که به لحاظ اجرا، طولانی‌مدت هستند ـ مشابهت‌های بسیاری با قراردادهای دولتی دارند. اغلب این قراردادها در راستای سرمایه‌گذاری در حوزه منابع طبیعی منعقد می‌شوند و دولت، به طرف خصوصی خارجی مجوزی اعطا می‌کند تا از حقوق و امتیازات قانونی، مانند آزادی واردات و صادرات، کسب‌وکار، و بهره‌مندی از برخی مزایای مالیاتی و گمرکی در کشور میزبان استفاده کند. (السید بنداری، ۲۰۲۳: ۱۳۴۰). از سوی دیگر، قراردادهای مذکور، به‌سبب تأثیر قابل توجه بر توسعه اقتصاد ملی دولت متعاهد، واجد ویژگی‌هایی مشابه قراردادهای بین‌المللی هستند؛ زیرا در روابط اقتصادی بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کنند. با این حال، علی‌رغم توصیفات یادشده، نمی‌توان این قراردادها را به‌طور کامل مشمول حقوق عمومی یا حقوق بین‌الملل دانست. به نظر می‌رسد این دسته از قراردادها، قراردادهایی خاص باشند؛ زیرا قراردادهای سرمایه‌گذاری نفتی، با توجه به مدت قرارداد، طرفین درگیر، حجم سرمایه‌گذاری کلان، دانش فنی ویژه و شیوه انعقاد و اجرای قرارداد (بر مبنای اصل حاکمیت اراده)، دارای شرایط منحصر به‌فردی هستند که می‌توانند از حمایت حقوق خصوصی، حقوق بین‌الملل و حقوق عمومی برخوردار شوند. (معاشو، ۲۰۲۱: ۴۵).

امروزه حمایت از سرمایه‌گذاری‌های فراملی مرتبط با اکتشاف و تولید نفت و گاز، به‌گونه‌ای است که حقوق بین‌الملل باید بنیان تازه‌ای برای حمایت از آن‌ها ایجاد کند (رستمی‌فر، ۱۴۰۱: ۱۱). از این‌رو، برای شناسایی ماهیت قراردادهای نفتی، نخست باید ماهیت دولت در این‌گونه قراردادها بررسی شود، سپس به تحلیل ماهیت خود قراردادهای نفتی پرداخته گردد.

## ۱. دولت به عنوان یک نهاد عمومی با ماهیت تجاری

اصولاً دولت‌ها ماهیت عمومی دارند و با تصدی امور کشور، وظایف خود را در قبال مسئولیت‌هایی که نسبت به مردم و جامعه بر عهده دارند انجام می‌دهند. تحولات اخیر در حوزه حقوق نشان می‌دهد که دولت‌ها در برخی موارد به‌عنوان تاجر عمل می‌کنند؛ موضوعی که توجه اندیشمندان را به خود جلب کرده

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

است. بنابراین، هرگاه دولت به‌عنوان تاجر اقدام کند، ماهیت وی به‌عنوان شخص موضوع حقوق خصوصی قابل استناد خواهد بود (Colombo&La Ville,2019:17)، گرچه دولت شخص موضوع حقوق عمومی می‌باشد، قانون خدمات کشوری ایران در مواد ۸،۹،۱۰ و ۱۱ وظایف دولت را به چهار بخش حاکمیتی و تصدی‌گری، زیربنایی و اقتصادی تقسیم نموده است[۱] در ماده ۱۴مقرر می‌دارد: «امور زیربنایی با مدیریت، حمایت و نظارت دستگاه‌های اجرایی توسط بخش غیر دولتی، (تعاونی و خصوصی و نهادها و مؤسسات عمومی غیر دولتی) انجام خواهد شد و در موارد استثنایی با تصویب هیأت وزیران توسط بخش دولتی انجام خواهد شد.» و همچنین در ماده ۱۵ مقرر داشته است: «امور تصدیی‌های اقتصادی با رعایت اصل چهل و چهارم (۴۴) قانون اساسی جمهوری اسلامی جمهوری اسلامی ایران و سیاست‌های ابلاغی مقام معظم رهبری به بخش غیردولتی واگذار می‌گردد. دولت مکلف است با رعایت قوانین و مقررات مربوط از ایجاد انحصار، تضییع حقوق تولیدکنندگان و مصرف کنندگان جلوگیری و فضای رقابت سالم و رشد و توسعه و امنیت سرمایه‌گذاری و برقراری عدالت و تأمین اجتماعی و بازتوزیع درآمد و فراهم کردن زمینه‌ها و مزیت لازم و رفع بیکاری را فراهم نماید.» و همچنین در ماده ۴ اجازه تأسیس شرکت‌های تجاری دولتی را تجویز نموده است و مقرر می‌دارد:

«شرکت دولتی: بنگاه اقتصادی است که به موجب قانون برای انجام قسمتی از تصدی‌های دولت به موجب سیاست‌های کلی اصل چهل و چهارم قانون اساسی، ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری جزء وظایف دولت محسوب می‌گردد ایجاد و بیش از پنجاه درصد سرمایه و سهام آن متعلق به دولت می‌باشد. هر شرکت تجاری که از طریق سرمایه‌گذاری وزارتخانه‌ها،

---

۱. ماده ۸: «امور حاکمیتی: آن دسته از اموری است که تحقق آن موجب اقتدار و حاکمیت کشور است و منافع آن بدون محدودیت شامل همه اقشار جامعه گردیده و بهره مندی از این نوع خدمات موجب محدودیت برای استفاده دیگران نمی شود.»، ماده ۹ : «امور اجتماعی، فرهنگی و خدماتی: آن دسته از وظایفی است که منافع اجتماعی حاصل از آنها نسبت به منافع فردی برتری دارد و موجب بهود وضعیت زندگی افراد می گردد از قبیل: آموزش و پرورش عمومی و فنی و حرفه ای، علوم و تحقیقات، درمان، توانبخشی، تربیت بدنی و ورزش، اطلاعات و ارتباطات عمومی و امور فرهنگی، هنری و تبلیغات اسلامی». ماده ۱۰: «امور زیربنایی: آن دسته از طرح‌های تملک دارایی‌های سرمایه ای است که موجب تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و تولیدی کشور می گردد از قبیل: طرح‌های آب و خاک و شبکه های انرژی، ارتباطات و راه»، ماده ۱۱: «امور اقتصادی: آن دسته از اموری است که دولت، متصدی اداره و بهره برداری از اموال جامعه است و مانند اشخاص حقیقی و حقوقی در حقوق خصوصی عمل می کند از قبیل: تصدی در امور صنعتی، کشاورزی، حمل و نقل، بازرگانی، مسکن و بهره‌برداری از طرح های مندرج در ماده ۱۰ این قانون.»

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

مؤسسات دولتی و شرکت‌های دولتی منفردا یا مشترکاً ایجاد شده مادام که بیش از پنجاه درصد سهام آن منفردا یا مشترکاً متعلق به واحدهای سازمانی فوق الذکر باشد شرکت دولتی است.

تبصره۱- تشکیل شرکت‌های دولتی تحت هر یک از عناوین فوق الذکر صرفاً با تصویب مجلس شورای اسلامی مجاز است همچنین تبدیل شرکت‌هایی که سهام شرکت‌های دولتی در آن‌ها کمتر از پنجاه درصد است با افزایش سرمایه به شرکت دولتی ممنوع است.

تبصره۲- شرکت‌هایی که به حکم قانون یا دادگاه صالح ملی و یا مصادره شده و شرکت دولتی شناخته شده یا می‌شوند شرکت دولتی تلقی می‌گردند.

تبصره۳- احکام «شرکت‌های دولتی» که در این قانون ذکر شده بر کلیه شرکت‌هایی که شمول قوانین و مقررات عمومی بر آن‌ها مستلزم ذکر یا تصریح نام است نیز اعمال خواهد شد». بنابراین با وجود احکام مذکور دولت می‌تواند به عنوان تاجر وظایفی را انجام دهد و انجام عملیات تجاری در برخی موارد که در اساسنامه این شرکت‌ها پیش‌بینی نگردد، تابع حقوق تجارت خواهد بود، از این زاویه تاجر بودن دولت بلااشکال است؛ اما ابهام این است که تاجر مذکور تابع حقوق خصوصی می‌باشد یا تابع حقوق عمومی، حال این که هر عمل تجاری از شاخصه حقوق خصوصی محسوب می‌گردد و معاملات تجاری اوصافی هستند که در قانون تجارت احصاء شده و مضافاً معاملات مدنی نیز اوصافی هستند که با شاخص‌های حقوق مدنی قابل توصیف هستند، استدلال این است که صرف تلقی شدن شرکت‌ها به عنوان دستگاه اجرایی بلحاظ حقوقی نمی تواند معاملات تجاری و مدنی آن‌ها را مشمول حقوق عمومی نماید؛ زیرا شرکت‌های مذکور صرفاً از بعد نظارتی و نحوه تصریف بودجه و نظارت بر عملکرد مالی و اداری تابع حقوق عمومی هستند.[۱] لذا دولت می‌تواند با ایجاد واحدهای وابسته اعم از شرکت یا بانک یا سایر عملیات تجاری مشمول حقوق خصوصی بوده و از طرف دیگر، معاملات تجاری و مدنی واحدهای دولتی اعم از اینکه دستگاه اجرایی دولتی و غیردولتی باشند با سازوکارهای حقوق تجارت و حقوق مدنی قابلیت تعیین دارد، وانگهی صرف انجام تشریفات قانونی برای انجام معاملات مانند تشریفات

۱. ماده ۵ خدمات کشوری

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

مناقصه و مزایده نافی شمول قواعد حقوق خصوصی بر معاملات دولتی اعم از تجاری و مدنی نیست، زیرا بخش خصوصی هم می‌تواند چنین تشریفاتی را در معاملات خود اتخاذ نمایند.

### ۱-۱. بررسی حق مالکیت و ماهیت شرکت ملی نفت

نظم حقوقی مربوط به تعهدات، در حوزه نفتی میان یک دولت و یک شخص خصوصی خارجی فقط می‌تواند تابع قوانین ملی دولت متعاهد باشد، در قراردادهای کلاسیک نفتی، حق دارنده امتیاز به عنوان حق مالکیت توصیف می‌شد؛ اما قراردادهای مدرن تمایل دارند که حقوق دارنده امتیاز را به حق تحقیق، اکتشاف و تولید محدود کنند؛ زیرا این حقوق وابسته به حقوق ثابت هستند که از حق مالکیت دولت میزبان بر مخازن نفتی که دارنده امتیاز بوده نشأت می‌گیرد، چنین گزاره‌ای طرف قراردارا ملزم می‌کند از ذخیره نفت سوءاستفاده نکند (فائق حسین، ۲۰۲۲)، در بیشتر کشورهای در حال توسعه، از نظر اقتصادی، سیاسی و قانونی، دولت‌ها فقط نقش نگهبان، محافظ و تنظیم‌کننده قراردادها را ایفا می‌کنند و نقش مداخه گرایی دولت براساس نظم عمومی اقتصادی قابل توجیه می‌باشد؛ زیرا در این کشورها نفت به عنوان ابزار اولیه، وظیفه تأمین کل بودجه یا حداکثر بودجه دولت را عهده‌دار می‌باشد. اما در کشورهای توسعه یافته، دولت نقش بسیار فعال‌تری در فعالیت‌های اقتصادی و تجاری ایفا می‌کند. بنابراین در حوزه منابع طبیعی به طور کلی دو بازیگر اصلی در کشورهای در حال توسعه دخیل هستند، اولین مورد، وزارت نفت که سیاست‌های ملی را در مورد منابع مورد نظر تعیین می‌کند و دوم، شرکت ملی نفت که وظیفه تجارت و اکتشافات، بهره‌برداری، توسعه، پالایش، بازاریابی یا فروش منابع طبیعی را بر عهده دارد، ماده ۴ قانون اساسنامه مصوب ۱۳۵۶ مقرر می‌دارد: «ماده ۴- موضوع شرکت عبارت است از اعمال حق مالکیت ملت ایران نسبت به منابع نفتی و گازی سرتاسر کشور و فلات قاره و اشتغال به عملیات صنعت نفت و گاز و پتروشیمی و صنایع وابسته در داخل و خارج کشور به شرح زیر: الف. تفحص و نقشه‌برداری و اکتشاف و استخراج و حمل و نقل و تصفیه نفت خام و گاز طبیعی و هیدروکاربورهای طبیعی دیگر اعم از مایع وجامد (به استثنای زغال سنگ) و ساختن و عمل آوردن هر نوع فرآورده‌های اصلی نفتی از قبیل گاز و گاز مایع و انواع مشتقات گاز و اقسام بنزین و اقسام نفت سفید و نفت گاز و نفت‌های سوخت و قیر و آسفالت و هر نوع مواد

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

نفتی که تولید نیرو نماید. همچنین هر گونه عملیات به منظور قابل عرضه‌کردن مواد مزبور و حمل و نقل و پخش و صدور و فروش آن‌ها در داخل و خارج کشور، اشتغال به امور فوق‌الذکر در سراسر کشور و فلات قاره منحصراً به عهده شرکت می‌باشد، مگر در مواردی که به موجب قوانین جداگانه مشارکت مؤسسات دیگر در بعضی از این امور تجویز شده و یا بشود و در این صورت شرکت نظارت کامل در حسن جریان امور مزبور به عمل خواهد آورد». در اساسنامه سال ۱۳۹۵ نیز به طور جامع‌تر وظایف شرکت مذکور در مواد ۵ و ۶ بیان شده است. اصل ۴۵ قانون اساسی هم انفال را در اختیار حکومت اسلامی می‌داند و در مواد ۲ تا ۷ قانون نفت ۱۳۶۶ منابع نفت کشور جزء انفال و ثروت‌های عمومی است و اداره آن بر عهده وزارت نفت قرار داده است. بند ۱۷ ماده یک قانون اصلاح قانون نفت مصوب ۱۳۹۰ مقرر می‌دارد: «امور حاکمیتی صنعت نفت: اعمال حق حاکمیت و مالکیت عمومی از طرف جمهوری اسلامی ایران بر منابع نفتی و سیاستگذاری، برنامه‌ریزی، هدایت و راهبری و نظارت عالیه بر اقدامات اجرائی در صنعت نفت و پتروشیمی اعم از عملیات بالادستی و پایین‌دستی است». در همین راستا ماده ۲ قانون اخیرالذکر با کمی اصلاحات نسبت به ماده ۲ قانون ۱۳۶۶ مقرر می‌دارد: «ماده۲ـ کلیه منابع نفتی جزء انفال و ثروت‌های عمومی است. اعمال حق حاکمیت و مالکیت عمومی بر منابع مذکور به نمایندگی از طرف حکومت اسلامی بر عهده وزارت نفت است»، چنین مقرره‌هایی در قانون نفت ۱۳۵۳ نیز بیان شده است. در قانون مربوط به تفحص و اکتشاف و استخراج نفت در سراسر کشور و فلات قاره مصوب ۱۳۳۶ نیز به این موضوع اشاره شده است. در ایران تا قبل از تأسیس شرکت ملی نفت، شرکت‌هایی مانند نفت انگلو–پرشین (APOC) که یک شرکت انگلیسی است در سال ۱۹۰۸ به منظور کشف ذخایر قابل توجه نفت در ایران تأسیس شده و شرکت مذکور اولین شرکت استخراج نفت در ایران و خاورمیانه بوده؛ اما در سال ۱۹۳۵، APOC به شرکت نفت انگلیس و ایران (AIOC) تغییر نام داد و سرانجام در سال ۱۹۵۴ به شرکت نفت بریتانیا (BP) تبدیل شده است.

کشورهای نفتی منطقه مانند ایران، لیبی، مصر و الجزایر به منظور تضمین استقلال سیاسی و اقتصادی، تقویت حاکمیت بر منابع ملی خود و به حداکثر رساندن تولید نفت بالقوه

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

خود، شرکت‌های ملی نفت را ایجاد کرده‌اند (WAELDE,1995: 191-195). مقررات مربوط به مالکیت نفت و به تبع آن عملیات مربوط به مدیریت، اکتشاف و بهره‌برداری و نیز ظرفیت دستگاهی که مسئولیت توزیع درآمد را بر عهده دارد، همواره مشمول مقررات قانون اساسی و یا قانون ملی نفت می‌باشد و قراردادهای نفتی در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه با دخالت بسیار قوی دولت و عموماً توسط شرکت ملی نفت CNP انجام می‌شود، به نظر می‌رسد، شرکت‌های مذکور نقش واسطه بین دولت و طرف خصوصی قرارداد در قراردادهای نفتی ایفا می کنند. به منظور تفسیر صحیح مشارکت دولت در فعالیت‌های نفتی در منطقه، چند نمونه از NPCها منطقه و سپس مالکیت قانونی آن‌ها را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

در ایران، در اسفند ۱۳۳۰ (۳۱ ژوئیه ۱۹۵۷)، در پی پیشنهاد مرحوم دکتر محمد مصدق نخست وزیر وقت به مجلس شورای ملی ایران، کمیته نفت مجلس مذکور، قانونی به نفع ملی شدن صنعت نفت که تا آن زمان تحت کنترل شرکت انگلیسی–ایرانی بود، تصویب نمود، با تصویب قانون مارالذکر، شرکت ملی نفت ایران تأسیس و اجازه اکتشاف، بهره‌برداری و فروش نفت خام ایران در اختیار این شرکت قرار گرفت، بدین ترتیب زمینه جدیدی برای عملیات نفتی کشور فراهم کرد، بر اساس ماده ۳ اساسنامه شرکت ملی نفت ایران، شرکت ملی نفت ایران به عنوان مالک و مرجع مدیریت منابع نفتی ایران شناخته شد، هدف و وظیفه اصلی شرکت اعمال حق مالکیت ایرانیان در ارتباط با مخازن نفت و گاز سراسر کشور و همچنین در فلات قاره و اشتغال و عملیات در صنایع پتروشیمی و همچنین در صنایع وابسته در داخل و خارج از کشور می‌باشد. شرکت ملی نفت ایران، به‌عنوان یک شرکت تجاری ثبت‌شده در فهرست شرکت‌های بازرگانی، مسئولیت اعمال اختیارات مختلف حاکمیتی بر نفت و گاز را بر عهده دارد. مطابق قوانین مصوب سال‌های ۱۳۳۶، ۱۳۵۳، ۱۳۶۶، ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵، وجوه حاصل از فروش نفت توسط شرکت ملی نفت ایران به بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران واریز و برای تأمین مالی بودجه کشور منظور می‌شود. این شرکت، با بهره‌گیری از حقوق مالکیت ملت بر ذخایر نفت و گاز و فعالیت در صنایع وابسته، قدرت حاکمیت ملت ایران را بر میادین نفتی کشور اعمال می‌کند (Mafi,2008: 408)، هر چند اعمال حق حاکمیت و مالکیت نسبت به منابع و تأسیسات نفتی

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

متعلق به حکومت اسلامی است که بر اساس مقررات و اختیارات مصرح این قانون به‌عهده وزارت نفت می‌باشد؛ اما شرکت مذکور بر طبق اصول و برنامه‌های کلی کشور عمل می‌نماید، براساس ماده۱۴ قانون اصلاح قانون نفت مصوب ۱۳۹۰ کلیه درآمدهای حاصل از فروش نفت خام، گاز طبیعی و میعانات گازی در چهارچوب قانون برنامه پس از کسر پرداخت‌های بیع متقابل، به‌طور مستقیم به خزانه‌داری کل کشور نزد بانک مرکزی واریز می‌شود و درصدهای مقرر در مواد (۵) و (۶) این قانون، طبق قوانین و مقررات مربوطه برداشت و پرداخت می‌گردد و براساس تبصره۱ـ درآمد حاصل از میعانات گازی تولیدی پس از واریز به حساب بانک مرکزی و کسر کسورات قانونی مربوط، با اعلام خزانه‌داری کل کشور به‌طور کامل بابت علی‌الحساب سهم مذکور در ماده (۵) در اختیار وزارت نفت از طریق شرکت‌های اصلی تابعه آن قرار می‌گیرد، براساس تبصره۲ـ درآمد حاصل از فروش نفت خام و میعانات گازی مازاد بر قیمت‌های مندرج در قوانین بودجه سالانه کل کشور پس از کسر کسورات قانونی طبق قانون برنامه به حساب ذخیره ارزی نزد بانک مرکزی واریز می‌گردد تا براساس قوانین موضوعه هزینه شود.

در سال ۱۳۹۵ با اصلاح قانون اساسنامه شرکت ملی نفت ایران به نوعی استقلال بیشتری به این شرکت اعطاء شده است، هرچند مطابق ماده۷۱ـ کلیه درآمدهای حاصل از فروش مایعات گازی، نفت، گوگرد و سایر مشتقات نفتی و سایر درآمدهای شرکت از جمله درآمدهای حاصل از حمل و نقل هر نوع مواد نفتی در داخل و خارج از کشور، سرمایه‌گذاری‌های مستقل، مشترک، درآمد و سود حاصل از آن‌ها، انتقال (ترانزیت)، مبادله و معاوضه (سوآپ) نفت خام و فرآورده‌ها، سود سهام شرکت‌های فرعی تابعه، سود سپرده ارزی، اجاره و فروش اموال، درآمد شرکت محسوب و در دفاتر شرکت ثبت و وجوه حاصله به حساب‌های بانکی شرکت، که به تأیید خزانه‌داری کل کشور رسیده است، واریز می‌شود. در ماده ۵۴ قانون اساسنامه شرکت ملی نفت ایران ۱۳۵۶ نیز چنین مقرره‌هایی وجود دارد.

در برخی از کشورها از جمله لیبی و عراق نیز شرکت نفت، ملی شده است. قانون نفت لیبی در ۲۱ آوریل ۱۹۵۵ تصویب و متن نهایی و همچنین دو ضمیمه در ۱۹ ژوئن ۱۹۵۵ در مجله رسمی منتشر شده است؛ اما ملی شدن‌ها در شمال آفریقا و خاورمیانه به صورت غیرمنتظره

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

به وقوع پیوسته است و هنجارهای حقوقی عمومی توسعه قدرتمند صنعت نفت، رقابتی و موفق در لیبی در طول دهه ۱۹۵۰ و تا زمان حکومت قذافی تقویت شده بود. این اقدامات موجب شده تنظیم فعالیت‌های نفتی در لیبی عمدتاً توسط دو نهاد دولتیCNP وNOC انجام می‌پذیرد که این امر با موفقیت در مقررات شماره ۱۹۷۹/۱۹ سازماندهی شده است؛ زیرا از بدو تأسیس شرکت های مذکور، تنها نهاد دولتی در حوزه نفت، شرکت ملی نفت بوده که با هدف دستیابی به اهداف طرح تحول در بخش نفت، تأسیس و این هدف با حمایت از اقتصاد ملی از طریق توسعه، مدیریت و سرمایه‌گذاری در نفت به طور نسبی محقق شده است. از سوی دیگر، فعالیت‌های گازیCNP مجاز به انجام فعالیت‌های اکتشافی و همچنین بازاریابی نفت و گاز در داخل و خارج از لیبی است. این فعالیت‌ها مستقیماً از طریق شرکت‌های تحت مالکیت شرکت ملی نفت و یا با مشارکت سایر شرکت‌های نفتی ذی‌صلاح خارجی انجام می‌شود. بنابراین، NOC به عنوان طرف اصلی در تمام موافقت نامه‌های اشتراک تولید (EPSA) یا هر نوع قرارداد دیگری در مورد سرمایه‌گذاری و توسعه صنعت نفت در لیبی در نظر گرفته شده است.

در ایران دو نهاد دولتی، مسئول تنظیم فعالیت‌های نفتی وزارت نفت و شرکت ملی نفت ایران هستند. در سایر کشورها از جمله امارات متحده عربی، عربستان سعودی، ونزوئلا، الجزایر، قطر، کویت، عمان، نیجریه و لیبی وظیفه اصلی هدایت و ساماندهی منابع هیدروکربنی با وزارت نفت می‌باشد و شرکت‌های ملی نفت تحت مدیریت وزارت نفت اقدامات قانونی را به عمل می‌آورند، در کشور لیبی اخیراً با مقرره شماره ۲۰۱۲/۳۲ دولت (مأموریت و تأیید ساختار سازمانی، مقامات سازمان بدنه اداری آن) سازماندهی مجدد شده‌اند، قانونگذار لیبی با الهام از الگوی ایرانی،[۱] مقامات مدیریتی و کنترلی خاصی را برای انجام عملیات نفتی به NOC تعیین کرده است، طبق قانون جدید، شرکت ملی نفت مجاز به امضای اشکال جدیدی از قراردادهای بهره برداری نفت است که با امتیاز تعیین شده در قانون نفت تفاوت دارد، ماده ۱ فرمان شماره ۱۰ سال ۱۹۷۹ NOC را به عنوان تنها نهاد فعال در اکتشاف، تولید و بازاریابی نفت و گاز در داخل و خارج از لیبی توصیف می‌کند، این فعالیت‌ها از طریق شرکت‌های تابعه کاملاً تحت مالکیت یا با

۱. اساسنامه «شرکت ملی نفت ایران»، (۳۱ مرداد ۱۳۵۳)

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

مشارکت شرکت‌های خارجی در قالب قراردادهای سرمایه‌گذاری انجام می‌شود، ماده ۵ همین فرمان حاکی از آن است که شرکت ملی نفت در کلیه قراردادهای مشارکت، اکتشاف و مشارکت در تولید و یا سایر قراردادهای سرمایه‌گذاری ثروت نفتی، طبق شرایط و ضوابط قراردادهای مربوطه، همواره «طرف اول» محسوب می‌شود و توافقات موضوع ماده ۶ فرمان شماره ۱۰ کابینه لیبی در سال ۱۹۷۹ مقرر می‌دارد که NOC مرجعی است که مسئولیت تأیید قراردادها و موافقت نامه‌های منعقد شده بین NOC و شرکت‌های نفتی خارجی و همچنین اصلاحات آن‌ها را بر عهده دارد، در عربستان سعودی و الجزایر اصول حاکم بر شرکت‌های نفتی دولتی آرامکو و سوناتراک حفظ شده است، دولت الجزایر بلافاصله پس از استقلال، دریافت که دسترسی به انرژی برای توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ضروری است، به همین منظور، الجزایر پس از کسب استقلال، سوناتراک، شرکت ملی حمل و نقل و بازاریابی هیدروکربن‌ها را در ۳۱ دسامبر ۱۹۶۳ تأسیس کرده است.

نگرش‌هایی که در ایران نسبت به صنعت نفت اتفاق افتاده از یک سو و مقرراتی که در ایران در خصوص نفت به تصویب رسیده، الگوی بسیاری از کشورها بوده است. در این راستا به نظر می‌رسد، نقش شرکت ملی نفت ایران در قرارداد ایران و ایتالیا در سال ۱۹۵۷ به عنوان یک شرکت تجاری دولتی حقوق عمومی می‌باشد، این موضوع را می‌توان از ماده ۴۲ استنباط نمود؛ زیرا در قرارداد به صراحت از «دولت یا طرف اول که ایران است» یاد می‌کند و سپس تصریح می‌کند که تحت شرایط خاصی «دولت ایران حق دارد وجوه حاصل از فروش یا صادرات نفت ایران توسط طرف دوم را توقیف کند. از سوی دیگر، ماده ۶۵ اساسنامه شرکت ملی نفت ایران، به بازرگانی بودن شرکت مذکور تصریح می‌کند. از طرف دیگر، هیأت بازرسی مالی و کارکنان به هیچ وجه کارمند دولت یا شخص خصوصی تلقی نمی‌شوند. به موجب ماده ۷۳، شرکت در مورد کلیه مواردی که در اساسنامه شرکت ملی نفت پیش‌بینی نشده است، مشمول مقررات قانون تجارت ایران می‌باشد. از این منظر، شرکت ملی نفت ایران سازمانی دولتی است که با ماهیت شرکتی و به‌منظور ایفای نقش مقام حاکمیتی تأسیس شده است. با وجود چنین اوصافی، شرکت

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

ملی نفت ایران نهادی حقوقی مستقل به شمار می‌آید؛ اما استقلال تجاری آن، تحت تأثیر مالکیت کامل سهام توسط دولت جمهوری اسلامی ایران قرار نمی‌گیرد. (Mafi,2008: 412)

## ۲-۱. ماهیت حقوقی شرکت ملی نفت

اگرچه ماهیت خصوصی ـ عمومی شرکت‌های نفتی دولتی، به‌سبب کارکردهای آن‌ها، همواره محل تردید است؛ اما باید میان «تصمیم دولتی مبنی بر تملک سهام» ـ که یک اقدام حاکمیتی و به‌طور رسمی انجام می‌شود ـ و «فعالیت‌های اجرایی و عملیاتی» تمایز قائل شد. این شرکت‌ها از حیث مشارکت در ساختار حاکمیتی، جزو بخش عمومی محسوب می‌شوند و از حیث اداره، تابع قواعد حقوق عمومی هستند؛ با این‌حال، در سایر تکالیف و اختیارات از جمله اداره سهام، انتخاب مدیرعامل، برگزاری مجامع عمومی و موارد مشابه، تقریباً تمامی شرکت‌های ملی نفت بر اساس مقررات حقوق خصوصی ـ یا به عبارت دیگر، قانون تجارت ـ تشکیل شده و مطابق اصول حقوق تجارت فعالیت می‌کنند. بنابراین، به تعبیر برخی حقوقدانان، شرکت‌های ملی نفت (NPCها) در شمار اشخاص حقوق بین‌الملل عمومی قرار نمی‌گیرند (Mafi,2008: 420)؛ بلکه اشخاص حقوقی‌ای هستند که توسط کشورهای میزبان، برای مسئولیت بهره‌برداری و اجرای فعالیت‌های مرتبط با عملیات اکتشاف، استخراج، تولید و فروش تأسیس شده‌اند. دیوان دعاوی ایران ـ ایالات متحده، در دعوی شرکت مالی بین‌المللی آموکو علیه ایران بیان کرده است که: «شخصیت مجزای یک نهادِ تحت کنترل دولت را می‌توان نادیده گرفت، هرچند این نهاد به‌عنوان ابزار سازمانی دولت عمل می‌کند».[۱] یکی از حقوقدانان ضمن توضیح در مورد ساختار حاکم بر این شرکت‌ها ابراز می‌دارد، اصطلاحات «شرکت دولتی» یا «شرکت ملی» بیشتر دارای بار معنایی «اقتصادی» بوده که بر بار معنایی حقوقی رجحان دارد و این امر یک واقعیت بالفعل است؛ زیرا بسیاری از دولت‌ها عموماً فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی خود را در قالب نهادهای کم و بیش مستقل انجام می‌دهند که گاهی تابع حقوق عمومی و گاهی تابع حقوق خصوصی هستند (Lalive, 2022: 29)، ماده (۱) قانون اساسنامه شرکت نفت، مصوب ۱۳۵۶، شرکت نفت را

۱ دادگاه دعاوی ایران و ایالات متحده،

Iran-US Claims Tribunal, Amoco Int ‘l Finance Corp. v. Iran, 15 IRAN-U.S. C.T.R., at 189 et s.

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

«شرکت سهامی» دانسته است که عملیات خود را با رعایت وظایف، حقوق و اختیارات مقرر در قانون نفت، مصوب هشتم مرداد ۱۳۵۳، و سایر قوانین خاص مرتبط با نفت، گاز و پتروشیمی، به‌موجب این اساسنامه و بر اساس اصول بازرگانی اجرا می‌کند. ماده (۳) قانون مذکور مقرر می‌دارد: «...کلیه سهام شرکت متعلق به دولت ایران و غیر قابل انتقال است»، ماده (۱) قانون اساسنامه شرکت ملی نفت ایران مصوب ۱۳۴۷ نیز چنین مقرره‌ای وضع نموده است.[۱] در خصوص ماهیت دولتی بودن شرکت مذکور، اختلاف نظر وجود دارد. هرچند در مقررات قانونی ـ از جمله قانون محاسبات عمومی ـ در مورد بسیاری از نهادهای حقوقی، اعم از اجرایی دولتی و غیردولتی، تعریف جامعی ارائه شده است؛ اما در خصوص شرکت‌های دولتی و ماهیت آن‌ها، نص صریح و چارچوب دقیق برای تبیین این ماهیت نوین وجود ندارد. از این‌رو، قانون‌گذار ایران در زمینه تعیین ماهیت شرکت‌های دولتی سکوت اختیار کرده است (غمامی و دیگران، ۱۳۹۶: ۷۴). به نظر می‌رسد، ماهیت این شرکت‌ها، ماهیتی دوگانه (عمومی- خصوصی) باشد و به دلیل مستحدثه بودن موضوع شرکت‌های دولتی در ایران کماکان، ماهیت این نوع شرکت‌ها دارای ابهامات است و از طرفی با توجه به ماهیت اقتصادی بودن شرکت‌های دولتی که بنا بر مصلحت‌های اجتماعی و سیاسی تشکیل می‌گردند، اوصاف اقتصادی و خصوصی بودن آن‌ها بر خصیصه عمومی بودن آن‌ها رجحان دارد، از طرفی دولت نیز می‌تواند در مقام تاجر فعالیت اقتصادی نماید و هیچ مانعیتی در این خصوص برای دولت وجود ندارد.

بنابراین، در صورت فعالیت تصدی‌گری دولت، ایرادی ندارد که شرکت‌های دولتی، که در قالب ماده (۲۰) قانون تجارت تأسیس می‌شوند، مشمول حقوق خصوصی دانسته شوند. پروفسور لالیوه در این خصوص بیان می‌کند: «ماهیت این دسته از شرکت‌ها بر حسب کشورها و حتی در داخل یک کشور، متفاوت است؛ زیرا شرکت‌های ملی برای بهره‌برداری از منابع طبیعی تأسیس شده‌اند.» در کشورهایی مانند ایران (شرکت ملی نفت ایران)، الجزایر (سوناتراک)، اتحاد

۱. ماده ۱ – شرکت ملی نفت ایران که به موجب قانون مورخ نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ تأسیس گردیده و در این اساسنامه به نام شرکت خوانده می‌شود. شرکت سهامی بازرگانی است که عملیات خود را با توجه به وظایف و حقوق و اختیارات مقرر در قانون نفت مصوب مرداد ماه ۱۳۳۶ و سایر قوانین‌خاص مربوط به نفت و گاز و پتروشیمی طبق مقررات این اساسنامه اجرا می‌نماید. در مواردی که حکم آن در این اساسنامه و قوانین مذکور معلوم نشده‌باشد؛ مقررات قانون تجارت معتبر خواهد بود.

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

جماهیر شوروی (سازمان‌های تجارت خارجی) و سایر دولت‌های «سوسیالیست» اروپای شرقی، همچنین در فرانسه (رژی رنو یا الکتریک دو فرانس)، این نهادها به روش‌های مختلف و توسط دولت‌ها، یا به دلایل قانونی و با توجه به قانون اساسی، یا اغلب به دلایل مصلحتی، سیاسی، عملی و تجاری، تأسیس شده‌اند (O'CONNELL,2009: 27). دولت، به‌منظور تسهیل عملیات تجاری خود، گاه می‌کوشد با ایجاد ساختارهای جدید، ضمن پوشش‌دادن ساختارهای رسمی موجود، روند تأمین نیازهای اقتصادی خود را ـ که گاه به‌علت کندی تصویب قوانین اساسی یا مقررات قانون‌گذاری با تأخیر مواجه می‌شود ـ تسریع کند و به فعالیت‌های تجاری بپردازد. (LAUTERPACHT,1946: 28)

## ۲. شناسایی قراردادهای نفتی به عنوان قرارداد بین‌المللی

نظریه «بین‌المللی‌شدن قراردادهای نفتی» مدتی است که نظر حقوقدانان را به خود جلب کرده است. از این‌رو، قراردادهای نفتی ـ که از مهم‌ترین قراردادهای سرمایه‌گذاری به شمار می‌آیند ـ به سبب اهمیت ویژه، جایگاه خاصی در این حوزه یافته‌اند. تحلیل دیدگاه‌های مونیست‌ها و دوئالیست‌ها درباره بین‌المللی قلمداد کردن قراردادهای نفتی می‌تواند به تبیین دقیق‌تر این موضوع کمک کند؛ بخش عمده مباحث نیز میان مکتب مونیستی و دوئالیستی در همین ارتباط شکل گرفته است.

### ۲-۱. مکتب مونیستی (یگانگی)

طرفداران مکتب مونیستی با استناد به نظریه کلسن درباره رابطه میان حقوق بین‌الملل و حقوق ملی، دیدگاه خود را تبیین می‌کنند. منشأ این مکتب ـ به‌ویژه در نسخه آنگلوساکسون آن ـ از سنت گروتیان در حقوق بین‌الملل سرچشمه می‌گیرد (LAUTERPACHT,1946). در این رویکرد، حقوق طبیعی اساس حقوق، به‌طور کلی، و حقوق بین‌الملل، به‌طور خاص، را تشکیل می‌دهد. حقوق بین‌الملل به‌طور کامل بر مفهوم «ماهیت اجتماعی انسان» استوار است؛ از همین رو، قاضی لاترپاخت مسأله صلاحیت را در چارچوب حقوق بین‌الملل عمومی مورد بحث قرار داده و به نهادهای قضایی، از جمله دیوان بین‌المللی دادگستری، اشاره می‌کند (O'CONNELL,2009:24). وحدت‌گرایان ابتدا قانون حاکم بر قراردادهای دولتی را شناسایی

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

کرده، سپس به‌طور مستقیم اجرای قوانین ملی را از آن حذف می‌کنند. این نظریه بر اعمال قوانین بین‌المللی بر قراردادها دلالت دارد. لاترپاخت در این زمینه اظهار می‌دارد که ممکن است پذیرفته شود یک قرارداد بین‌المللی، تابع برخی از مقررات ملی باشد (LAUTERPACHT,1946:125).

دیدگاه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در پرونده مربوط به وام‌های صربستان و برزیل بر همین مبنا شکل گرفته بود. این امر بدین معناست که قانون ملی، موضوعی کاملاً خارج از قلمرو حقوق بین‌الملل نیست؛ حتی اگر قوانین ملی به ظاهر با تعهدات بین‌المللی دولت‌ها مغایرت داشته باشند. از این‌رو، انطباق قوانین ملی با حقوق بین‌الملل از جمله مباحث اساسی حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. حال اگر حقوق ملی بر یک موضوع قراردادی حاکم باشد، هرچند خارج از دایره حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرد، اما موضوعی بدیع نیست و حتی در صورت پذیرش براندازنده نظم حقوق بین‌الملل نخواهد بود. کافی است یک دولت، موضوعی را تحت پوشش حمایتی قانون ملی خود قرار دهد تا بتواند آن را به‌طور مؤثر از هرگونه کنترل مقررات بین‌المللی دور نگه دارد؛ و این امر می‌تواند ماهیتی غارتگرانه پیدا کند.[1] جنینگز، با بهره‌گیری از روش عینی مطرح در حقوق بین‌الملل خصوصی و با هدف دستیابی به بین‌المللی شدن قراردادهای دولتی، به این موضوع پرداخته و در این راستا بر پیوند میان قرارداد و نظم حقوقی بین‌المللی ـ که ممکن است به شکل ذهنی یا عینی شکل گیرد ـ تأکید می‌کند (JENNINGS,2022:156). به اعتقاد وی، نخستین گام در شناسایی موضوع، ایجاد پلی حقوقی میان قرارداد و حقوق بین‌الملل است؛ بنابراین، باید پیوندی مؤثر میان اصول حقوق بین‌الملل و حقوق ملی مربوط برقرار شود تا این دو نظام بتوانند با یکدیگر تعامل داشته باشند. وی بیان می‌کند که در مواردی که قرارداد تحت حاکمیت قانون ملی ـ به‌عنوان قانون مناسب ـ قرار می‌گیرد، برخی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بر خود رابطه قراردادی اثر می‌گذارند. از این‌رو، می‌توان وضعیتی را تصور کرد که بر پایه اصل «ثبات قراردادها» یا مفهوم «حقوق مکتسبه» یا موارد مشابه، به گونه‌ای عمل کند که حتی انحلال ظاهری قرارداد بر اساس قانون ملی امکان‌پذیر گردد. او با رد رویکرد ثنویت، بر این

1. http://www.icj-cij.org/docket/files/29/4781.pdf.

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

باور است که حقوق بین‌الملل و حقوق ملی بر اساس نظریه‌ای دوگانه در سطوح متفاوت عمل کرده و هرگز به یک نقطه تلاقی نخواهند رسید (Jennings,1965:127-128).

ایوار الویک، هم‌راستا با جنینگز، بر رد نظریه ثنویت و بر وحدت استانداردهای ملی و بین‌المللی تأکید کرده و بیان می‌دارد: «این یک واقعیت است که اگر حقوق بین‌الملل نتواند بر قرارداد دولتی قابل اجرا باشد، فقدان واقعی تعهد می‌تواند استانداردهای آن را اصلاح کند.» (ALVIK, 2011:63) پرفسور مانیروززمان نیز در کتاب بین‌المللی‌سازی قراردادهای سرمایه‌گذاری خارجی اظهار می‌کند که جنینگز، در رویکرد مونیستی خود، نخست تصدیق می‌کند که حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی اولویت دارد؛ سپس امکان شکل‌گیری حقوق بین‌المللیِ قرارداد را بررسی و تحلیل می‌کند و بر همین اساس می‌کوشد فرد را به سطح یک «موضوع حقوق بین‌الملل» ارتقا دهد. با این حال، هرگونه نقض تعهدات باید به‌عنوان نقض قوانین بین‌المللی تلقی شود. این امر مستلزم آن است که قرارداد، تحت قوانین ملی یا بین‌المللی، متضمن مسئولیت دولت در قبال رعایت استانداردهای بین‌المللی باشد (MANIRUZZAMAN,2009:293). به هر حال، هیچ امر ذاتی در ساختار و رابطه حقوق بین‌الملل و حقوق ملی وجود ندارد که مانع محدودسازی تعهدات قراردادی توسط حقوق بین‌الملل گردد (JENNINGS,2020:161). از این‌رو، به منظور اتصال قرارداد به حقوق بین‌الملل، جنینگزِ وحدت‌گرا «قصد طرفین» را به‌عنوان یک عنصر ذهنی مطرح می‌کند و بر همین مبنا به مفاد خاص قراردادها، از جمله شرط داوری، شرط تثبیت و انتخاب قانون حاکم بر قرارداد توجه می‌نماید. هر قانونی که بر قرارداد اعمال شود، از منظر وی و مکتب مونیستی، می‌تواند یک نقطه تماس مستقیم میان عناصر قراردادی و حقوق بین‌الملل ایجاد کند. بدین دلیل، مونیست‌ها تمرکز نظری خود را بر این رویکرد قرار داده و استدلال می‌کنند که چنین بندهایی قصد صریح طرفین را برای الحاق قرارداد به حقوق بین‌الملل جهت‌دهی می‌نماید (ALVIK, 2011,168).

مکتب مونیستی در فرانسه، تحت اندیشه‌های پروفسور لُبن و وایل و متأثر از نظریه کلسن درباره حقوق بین‌الملل و برتری آن بر حقوق ملی، توسعه یافته است. کلسن، همانند سایر پیروان حقوق طبیعی، معتقد بود موضوع واقعی حقوق بین‌الملل، فرد است. بر اساس این قرائت، عامل مشترک در دیدگاه مونیستی آن است که فرد، هدف نهایی حقوق بین‌الملل محسوب

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

می‌شود. از منظر کلسن، حقوق بین‌الملل وظایف، حقوق و تعهداتی را بر اشخاص تحمیل می‌کند، اما هدف نهایی آن تنظیم رفتار انسانی است؛ بنابراین، از نظر وی، حقوق بین‌الملل همان گفتمان حقوقی است که قلمرو و اعتبار حقوق ملی را به‌عنوان دو وجه جدایی‌ناپذیر یک نظام واحد تعیین می‌نماید (KELSEN,1945:42-55). برخی حقوقدانان، همچون سل، قرائتی افراطی‌تر ارائه کرده و به‌طور کامل منکر آن هستند که دولت بتواند به معنای واقعی شخصیت حقوقی داشته باشد؛ به اعتقاد سل، دولت فاقد اراده و وجدان مستقل از افرادی است که آن را تشکیل می‌دهند (Scelle,1932: 9).

وایل این فرضیه را مطرح می‌کند که قوانین ملی فاقد مکانیسم‌های لازم برای مدیریت چنین تعهداتی هستند. وی با اشاره به کاستی‌های مکانیسم‌های سنتی در اجرای قراردادهای دولتی، بیان می‌دارد که قوانین ملی در سطح رویه، مشکلات جدی برای طرف متعاهد ایجاد می‌کند. وایل، با تحلیل قراردادها، در پی آن است که آن‌ها را با حقوق بین‌الملل مرتبط سازد و در ادامه نتیجه می‌گیرد که داوری بین‌المللی یکی از ابزارهایی است که امکان خارج ساختن قراردادها از سیطره نظام حقوق ملی را فراهم می‌نماید. وی پیشنهاد می‌دهد رویه بین‌المللی شدن حقوق ماهوی، مستقیماً روابط قراردادی با نظم بین‌المللی را به خطر می‌اندازد (WEIL,1969:153). به نظر وی، چنین داوری‌ای توافق میان دو شخص مستقل بر اساس حقوق بین‌الملل نیست، بلکه یک اقدام حقوقی بین‌المللی واقعی و مستقل به شمار می‌آید و در نتیجه، سبب ایجاد مسئولیت بین‌المللی دولت متعاهد می‌شود (WEIL,1969:157). این قرائت، اساساً به معنای ارزیابی عدم اجرای قرارداد بر مبنای استانداردهایی خارج از قوانین داخلی است و چنین ساختاری می‌تواند مسئولیت دولت را در قبال طرف متعاهد و نزد یک مرجع قضایی غیرملی ایجاد کند (LEMAIRE,2022:346).

بنابراین، آن دسته از قراردادهای دولتی که مبتنی بر نظم حقوقی بین‌المللی هستند، در کنار معاهدات، اقدامات یک‌جانبه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و همچنین اعمال قضایی یا داوری، گونه‌ای خاص از اقدامات حقوقی بین‌المللی را تشکیل می‌دهند (WEIL,1981:565-585). با این حال، قراردادی که صرفاً تابع قواعد ماهوی حقوق بین‌الملل باشد، الزاماً «عمل حقوقی

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

بین‌المللی» محسوب نمی‌شود (MAYER, 1986:278). گرچه پرفسور لُبِن در آثار متعدد و معتبر خود از مفهوم «بین‌المللی‌شدن قراردادهای دولتی» دفاع کرده و نظریه «شخصیت مضاعف دولت» را ـ که در اندیشه‌های دوگانه (دوآلیستی) مطرح می‌شود ـ مردود می‌داند، وی معتقد است دولت، واجد دو شخصیت حقوقی ملی و بین‌المللی است که هر یک به نظم حقوقی حوزه مربوط وابسته‌اند. وی در تبیین دیدگاه خود استدلال می‌کند باید برای دولت، شخصیت حقوقی دوگانه داخلی و بین‌المللی قائل شد(LEBEN,2021:125). کلسن، از حیث نظری، شخصیت حقوقی مستقل دولت را مستثنا می‌کند (KELSEN,1936:23). به باور وی، نظریه‌های حقوقی وجود دولت ـ صرفاً به‌عنوان موضوع قانون یا به‌عنوان یک نظم حقوقی ـ به یکدیگر وابسته‌اند (KELSEN,1936:140-175). در چارچوب نظریه حقوقی وی، امکان آن وجود دارد که دو موضوع متفاوت، یعنی «حقوق» و «دولت»، هر دو واجد شرایط خاص گردند؛ اما این امر تنها زمانی محقق خواهد شد که مرتبط با دو کشور متفاوت باشد (KELSEN,1936:23).

با این حال، حذف پذیرشِ ایفای نقش دوگانه دولت امری غیرقابل انکار است؛ زیرا یکی از این نقش‌ها جنبه داخلی دارد که در معنای محدود کلمه، منحصر به یک دستگاه بوروکراتیک متشکل از کارگزاران و کارمندان دولت، تحت ریاست رئیس دولت است. نقش دیگر، جنبه خارجی دولت است که حاکمیت آن را در معنای گسترده و کاربردی در بر می‌گیرد.دبر همین اساس، برخی از حقوقدانان، قراردادهای دولتی را به‌عنوان قراردادهایی می‌دانند که توسط «دولت» ـ به معنای شخصیتی که موضوع حقوق بین‌الملل است یا دولت مستقل ـ در مقابل یک نهاد اداری دولتی با شخص خصوصی، منعقد می‌شود. این گروه بر این باورند که قراردادهای منعقده توسط دولت مستقل، هرچند خارج از نظم حقوقی داخلی تنظیم شده باشد، در نهایت تابع قواعدی است که آن را در چارچوب نظم حقوق بین‌الملل قرار می‌دهد؛ و بدین ترتیب، نظم حقوقی حاکم بر چنین قراردادهایی همان نظم حقوق بین‌الملل عمومی خواهد بود (LEBEN,2021:120).

قرائت‌های یادشده، دو اصل اساسی را در توصیف قرارداد دولتی ممکن می‌سازد:

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

استثنای نخست، درج شرطی در قرارداد است که اختلافات ناشی از آن را به داوری بین‌المللی ارجاع می‌دهد. در این حالت، طرفین با گنجاندن بند «به استثنای اعمال قانون ملی کشور مربوطه»، عملاً صلاحیت دادگاه‌های دولت میزبان را حذف می‌کنند.

استثنای دوم، انتخاب تعمدی حقوق بین‌الملل به‌عنوان قواعد حاکم بر قرارداد است. موافقت دولت‌ها با چنین شرطی، به معنای صرف‌نظر نمودن از اعمال قوانین و حاکمیت ملی خود بوده و در نتیجه، تحت این شروط، قرارداد وصف الزام‌آور در سطح بین‌المللی پیدا می‌کند.

در این زمینه، ماده ۱/۴۲ کنوانسیون واشنگتن«ICSID» مقرر دارد: «دادگاه دعوی را بر طبق مقررات قانونی که مورد تراضی طرفین قرار گرفته است، رسیدگی می‌نماید؛ و در صورتی که توافقی در این خصوص وجود نداشته باشد، بر مبنای قانون کشور متعاهد طرف دعوی ـ شامل مقررات مربوط به تعارض قوانین آن کشور ـ و نیز آن دسته از مقررات حقوق بین‌الملل که قابل اجرا باشد، تصمیم خواهد گرفت.»

بر اساس رویه اکسید، مقررات دولت متعاهد با اصول حقوق بین‌الملل در این زمینه تلفیق می‌گردد. پرفسور لُبن، با قرائت خاص خود از همین ماده، چنین استدلال می‌کند که اشخاص خصوصی، به‌عنوان طرف دوم قرارداد سرمایه‌گذاری نفت، با امضای قرارداد با دولت، واجد «شخصیت بین‌المللی» محدود، اما واقعی می‌شوند (LEBEN, 2021: 258). در نتیجه، اشخاص خصوصی خارجی قادرند با بهره‌گیری از سازوکارهایی نظیر داوری بین‌المللی، به حوزه‌ای از صلاحیت بین‌المللی دسترسی داشته باشند و از حمایت‌های ناشی از معاهدات چندجانبه و دوجانبه برخوردار شوند. چنین استدلالی، جایگاه و شخصیت بین‌المللی اشخاص موضوع حقوق خصوصی را تقویت می‌کند. بنابراین، حتی اشخاصی که از برخی حقوق خصوصی داخلی محروم‌اند، بی‌آنکه شخصیت حقوقی بین‌المللی کامل داشته باشند، می‌توانند از حمایت‌های مقرر در حقوق بین‌الملل عمومی، به‌ویژه در زمینه‌هایی چون حقوق بشر و حقوق خانواده، منتفع شوند.

پرفسور لُبن با استناد به مقررات ICSID و شرط داوری، در کتاب حاکمیت دولت و بازارهای بین‌المللی در پایان قرن بیستم تأکید می‌نماید که طرف دوم قراردادهای ICC واجد

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

شخصیتی است که مورد حمایت حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرد. این سازوکار صرفاً در صورتی قابل اثبات است که:

الف. در یک زمینه مشخص، طرفین مستقیماً با یک موضوع اصلی حقوق بین‌الملل ـ یعنی یک دولت ـ یا با موضوعی مشتق‌شده که شخصیت آن پیش‌تر از سوی حوزه حقوق بین‌الملل عمومی (مانند سازمان‌های بین دولتی) به رسمیت شناخته شده است، وارد اختلاف شوند؛ و

ب. هر یک از این اشخاص، مشروط به رضایت طرف مقابل، بتوانند نزد مرجع قضایی بین‌المللی طرح شکایت نمایند (LEBEN,2021:131).

وایل نیز تحلیل خود را بر این معیار اساسی بنا می‌نهد. به باور وی، تعیین شرایط یا فرضیه‌هایی که بر اساس آن‌ها قراردادها تابع حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند، بر این مبنا استوار است که چنین قراردادهایی باید توسط دولتی منعقد گردند که نقش خارجی خود را به‌عنوان «موضوع حقوق بین‌الملل» ایفا می‌کند. از نظر او، شاخص اصلی این‌گونه قراردادها، گرایش به یکسان‌سازی وضعیت حقوقی طرفین متعاهد است؛ به‌گونه‌ای که اطمینان حاصل شود دولت در جایگاهی قرار نگیرد که بتواند با توسل به اختیارات حاکمیتی خود، قرارداد را به چالش بکشد، بی‌آنکه مسئولیتی در قبال عنوان «نقض قرارداد» بر عهده گیرد (WEIL,1969:258).

## ۲-۲. مکتب دوئالیست‌ها (ثنویت گرایان)

نظریه وحدت‌گرایان در خصوص بین‌المللی‌سازی قراردادها، به دلایل متعدد مورد انتقاد قرار گرفته است. نخستین انتقاد، به شیوه استدلال و مبانی فرضی این نظریه مربوط می‌شود. منتقدان با ارائه قرائت‌های خاص، بر این نکته تأکید دارند که قراردادهای زیربنایی باید بر پایه اصول کلی حقوقی تنظیم گردند که از سوی کشورهای متمدن به رسمیت شناخته شده‌اند. چنین رویکردی موجب می‌شود این قراردادها از شمول حقوق داخلی کشورها مستثنی شوند. در این راستا، ایشان به ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری استناد می‌کنند که مقرر می‌دارد:

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

«۱- دیوان بین‌المللی دادگستری مأموریت دارد، اختلافاتی را که به آن ارجاع می‌شود؛ بر پایه حقوق بین‌الملل حل و فصل نماید و بر اساس موازین زیر عمل خواهد کرد:

الف. عهدنامه‌های بین‌المللی، اعم از عمومی و خصوصی، که بر مبنای قواعدی وضع شده و طرفین اختلاف آن را به رسمیت شناخته‌اند؛

ب. عرف بین‌المللی، به‌عنوان رویه‌ای کلی که به‌مثابه قانون پذیرفته شده است؛

ج. اصول کلی حقوقی که مورد پذیرش ملل متمدن است؛

د. با رعایت حکم ماده ۵۹، تصمیمات قضایی و آرای برجسته‌ترین حقوقدانان ملل مختلف، به‌عنوان وسایل فرعی برای تعیین قواعد حقوقی.

۲- مقررات این ماده، حقی را که دیوان دارد و طبق آن می‌تواند، بنا بر درخواست طرفین، بر اساس انصاف و حسن نیّت[1] حکم کند، مخدوش نمی‌سازد.»

از منظر حقوق بین‌الملل، کشورهای در حال توسعه از نظر حقوقی وزنی برابر با کشورهای توسعه‌یافته دارند و به‌واقع قوانین آن‌ها نیز بر همان اصول کلی حقوقی استوار است. نظام‌های حقوقی این کشورها غالباً واجد اصول عدالت‌محور هستند و توان پاسخگویی به مسائل ناشی از قراردادهای دولتی را دارند. با این حال، در عرصه واقعیت نمی‌توان ادعا کرد که اقدامات دولت‌های در حال توسعه همواره با اصول حاکمیت قانون منطبق بوده و خالی از جهت‌گیری سیاسی است. فقدان چارچوب‌های قانونی شفاف، به بی‌ثباتی حقوقی در روابط قراردادی با این دولت‌ها می‌انجامد؛ ازاین‌رو، اعمال اصول کلی حقوقی در این حوزه، عمدتاً به‌منظور خنثی‌سازی آثار رفتاری و تصمیمات هنجاری دولت‌های مزبور صورت می‌گیرد.

انتقاد دیگر، ناظر بر جنبه ذهنی نظریه وحدت‌گرایان است؛ بدین معنا که فرض می‌شود «نظم حقوقی اساسی» به‌طور خودکار بر قراردادهای دولتی و نظام حقوقی بین‌المللی حکم‌فرماست. بااین‌وجود، این استدلال‌ها به‌تنهایی قادر نیستند توضیح دهند که چرا این نظم بنیادین به نظام‌های حقوق داخلی الحاق نشده است. ایراد آشکار دیگر آن است که طرف خارجی قرارداد سرمایه‌گذاری، دست‌کم از نگاه حقوقدانان پوزیتیویست، فاقد شخصیت حقوقی کافی برای

1. ex aequo et bono

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

تلقی شدن به‌عنوان «موضوع حقوق بین‌الملل» و برخورداری از حقوق ناشی از آن است (SORNARAJAH,2021:292-293).

ثنویت‌گرایان در انتقاد به دیدگاه‌های وحدت‌گرایان اظهار می‌کردند که حقوق بین‌الملل فاقد ساختار لازم برای شناسایی حقوق و تعهدات ناشی از قراردادهای دولتی ـ حتی قراردادهای نفتی ـ است. هرچند، مونیست‌هایی همچون «وایل» و «لبن» بر این باور بودند که بندهای ویژه‌ای، از جمله شرط ثبات، صرفاً با هدف تثبیت و جداسازی قرارداد از مقررات داخلی پیش‌بینی شده و این امر، اعمال مقررات نظام حقوقی داخلی حاکم بر قراردادها را منتفی می‌سازد. به اعتقاد ثنویت‌گرایان، درج چنین شرطی در قراردادها به آن‌ها خصیصه بین‌المللی نمی‌بخشد؛ هرچند قوانین و تعهدات ملی، نظام حقوقی دقیق‌تر و جامع‌تری را برای اجرا در قراردادهای دولتی فراهم می‌کند (El-KOSHERI,2024: 500).

ثنویت‌گرایان در دکترین خود، با تکیه بر نظریه دوگانه‌گرایی دولت، در پی یافتن مبنای حقوقی دیگری برای تشکیل قرارداد دولتی هستند؛ مبنایی که ریشه در شخصیت دوگانه دولت داشته و از آرای «آنزیلوتی» ـ که ناظر بر نظم حقوقی داخلی هستند ـ اقتباس شده است. آنزیلوتی بر این باور بود که اصطلاح «دولت» نه تنها موضوع حقوق بین‌الملل، بلکه موضوع نظم حقوقی داخلی نیز به شمار می‌آید (ANZILOTTI,2023: 342). آنزیلوتی دو نظریه مبتنی بر مفاهیم حقوق طبیعی را مردود دانسته و بر این فرض استوار است که در هر قانون، مفهومی پیشینی وجود دارد. بخشی از این هنجارها از طریق توافقات میان دولت‌ها پدید می‌آید و نیروی الزام‌آور آن‌ها در اصل الزام دولت‌ها به احترام و پای‌بندی به توافقات منعقده نهفته است. بر پایه اصل ثبات قراردادها[1]، چنین توافقاتی باید حفظ شوند. از آن‌رو که این اصل، اساس و بنیان این استانداردها را تشکیل می‌دهد، نمی‌توان اثبات آن‌ها را فراتر از همان استانداردها دانست. به همین دلیل، این اصل باید نخستین فرضیه قابل اثبات تلقی شود و در نظر داشت که هر مرتبه از دانش بشری با مراتب دیگر در پیوند است. هرچند در تمامی مراحل می‌توان برای اثبات فرضیه‌ها به دیدگاه‌های اخلاقی، سیاسی و غیره نیز استناد کرد؛ اما با این وجود ممکن است، برخی

1. Pacta sunt servanda

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

فرضیه‌ها که مطرح می‌شوند، ارتباطی با علم حقوق نداشته باشند (El-KOSHERI,2024: 343) و دسته‌بندی هنجارها، در صورتی که در قلمرو حقوق قرار گیرند، باید در چارچوب اصل ثبات قراردادها جای داده شوند.

پروفسور مایر با طرح موضوعات فوق در نظریات خود، این مفهوم را بسط داده و بیان می‌کند: «هنگامی که درباره رابطه میان یک شهروند و دولت سخن می‌گوییم؛ آیا این رابطه ناظر بر تعهد به پرداخت مالیات است یا بر مسئولیت دولت در قبال عملکرد نادرست دستگاه‌های خدمات عمومی نظیر دادگستری یا پلیس، یا بر حق یک کارمند دولتی برای دریافت حقوق و مزایا؟ در این موارد، لفظ «دولت» به معنای دستگاه یا اداره دولتی تلقی می‌شود. این معنا تنها ممیزه دولت (به معنای وسیع) را تشکیل می‌دهد که در کنار دو عنصر دیگر ـ جمعیت و قلمرو ـ ماهیت دولت را، به تعبیر انترناسیونالیست‌های حقوق عمومی، شکل می‌دهد. افزون بر این، در زبان انگلیسی از واژه Government برای بیان معنای نخست و از واژه State برای معنای دوم بهره گرفته می‌شود.» (MAYER,1986: 9)

مایر، در مطالعه‌ای مفصل، استدلال می‌کند که دولت دارای دو شخصیت با ماهیت حقوقی متمایز است. به باور وی، یکی از وجوه شخصیت دولت مشمول حقوق بین‌الملل است و روابط آن با سایر دولت‌ها را تنظیم می‌کند؛ در این وجه، دولت به مثابه کشوری مستقل عمل کرده و تابع قواعد بین‌المللی است. اما شخصیت دیگر، جنبه اداری دارد (MAYER,1986: 5). بر همین مبنا، می‌توان گفت شرکت ملی نفت ایران، در قرارداد نفتی خود با شخص ثالث، تابع هنجارهای حقوق داخلی است. در همین راستا، پروفسور لمیر[1] معتقد است باید حقوق فرانسه را از مفهوم کلی حقوق داخلی تفکیک کرد. به نظر او، دولت که مشروعیت خود را از قانون اساسی کسب می‌کند، یک شخص حقوقی است که تحت صلاحیت حقوق عمومی قرار دارد و مقامات اداری در ساختار آن جای می‌گیرند؛ از این رو از نظریه ثنویت شخصیت دولت دفاع می‌کند (LEMAIRE,2022:14). لمیر و مایر تلاش دارند میان قرارداد دولتی و قوانین ملی پیوند برقرار کنند و بدین وسیله قرارداد را از اهلیت قانونی دولت حاکم جدا کرده و در اختیار دولت

1. LEMAIRE

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

اداری قرار دهند. این رویکرد، به ویژه در قراردادهای نفتی پذیرفته می‌شود؛ زیرا شرکت ملی نفت به عنوان طرف نخست قرارداد، فاقد شخصیت حاکمیتی است که بتوان آن را ذیل حقوق بین‌الملل عمومی تعریف کرد.

فرضیه‌های مایر و استدلال‌های لمیر با هدف درج شرط تثبیت در قرارداد سرمایه‌گذاری نفتی و الحاق قانون دولت میزبان به قرارداد در زمان انعقاد آن ارائه شده است. این بند برای تضمین ثبات حقوق و تعهدات سرمایه‌گذاران و پیوند آن‌ها با مقررات داخلی موجود در زمان انعقاد پیش‌بینی می‌شود. در حوزه رژیم مالیاتی نیز طرف خصوصی ممکن است برای منافع خود بر حذف یا کاهش بخشی از مالیات دولت میزبان حساب کند. چنین انگاره‌ای زمانی اهمیت می‌یابد که اگر دولت میزبان به طور یکجانبه شرایط قراردادی را تغییر دهد، تعادل اقتصادی قرارداد بر هم می‌خورد؛ بی‌آن‌که این قرارداد، ماهیتی بین‌المللی پیدا کند.

منشأ نظریات یادشده را باید در اندیشه فلسفی روسو، یعنی نظریه «قرارداد اجتماعی»، جست‌وجو کرد. روسو در فصل نخست از کتاب سوم خود بر این باور است که، فارغ از شخصیت مستقل هر یک از طرفین قرارداد، نفس انعقاد آن، جنبه‌ای اخلاقی پدید می‌آورد و هیأت جمعی متشکل از اعضای دارای حق رأی، وحدت و اشتراک حیات و اراده خویش را به دست می‌آورد.

این شخصیت عمومی که از اتحاد کلیه افراد تشکیل می‌شود و عنوان «جمهوری» یا «بدنه سیاسی» به خود می‌گیرد، باید فعالیت و قدرت خویش را در مقایسه با سایر دولت‌ها، چه در وضعیت انفعال و چه در حالت فعال، مورد سنجش قرار دهد. چنین رابطه‌ای تنها هنگامی حاکم است که در مناسبات میان شرکایی که اعضای آن «دولت» نامیده می‌شوند، اعمال گردد (ROUSSEAU,1762:189). بر همین اساس، افراد جامعه هیأتی را برمی‌گزینند تا اداره امور را بر عهده گیرد. نسبت میان شهروندان منتخب ـ به عنوان مشارکت‌کنندگان در اعمال حاکمیت ـ و سایر شهروندان، در مقام تابعان قوانین دولت، باید مطابق اصول حاکمیت و حقوق عمومی تنظیم شود (Mortier,2023: 37).

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

### ۳-۲. مکتب تلفیقی

در راستای کاهش افراط‌گرایی دو گرایش پیشین، آموزه سومی ظهور یافته که تلاش دارد حدّ میانه‌ای میان نظریات قبلی بیابد. با توجه به انتقاداتی که به آن دو گرایش وارد شده، شماری از حقوقدانان بر این باورند که این نوع عقود، به دلیل ماهیت خاص خود، نه در زمره قراردادهای بین‌المللی و نه در گروه قراردادهای اداری داخلی قرار می‌گیرند. این نگرش در پی اتخاذ موضعی میانه است.

جریان فکری مذکور، به رهبری پروفسور پازارچی، راهکاری را برگزیده که در حقوق آنگلوساکسون پایه‌ریزی شده است. بر اساس قرائت این مکتب، اصل بر آن است که توافقات میان کشورها و اشخاص خارجی تابع قوانین داخلی دولت میزبان باشد؛ با این حال، برخی الزامات درج‌شده در متن قرارداد ـ از جمله شروط داوری ـ تحت حمایت حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرند. از این رو، حقوقدانان این جریان، از یک سو، عدم وجود شخصیت بین‌المللی برای سرمایه‌گذار را می‌پذیرند و از سوی دیگر، خواهان اعمال حقوق بین‌الملل بر چنین قراردادهایی هستند.

بدین‌ترتیب، این قراردادها به معنای واقعی، «قرارداد بین‌المللی» محسوب نمی‌شوند؛ با این حال، برای آن‌ها پیشنهاد شده است که اصطلاح «قرارداد شبه بین‌المللی» به کار رود (عمار، ۱۹۹۹: ۳۷). در یک نمونه، دیوان داوری در حکم صادره در پرونده دولت ایران علیه شرکت انگلیسیـــ ایرانی، ادعای انگلستان مبنی بر ماهیت دوگانه قرارداد را رد کرده و اعلام داشته است که دولت انگلیس در این قرارداد هیچ‌گونه سمتی ندارد. بنابراین، رابطه قراردادی میان دو دولت قابل احراز نیست؛ زیرا این قرارداد هیچ‌یک از مسائل کلی مربوط به روابط دو دولت را تنظیم نمی‌کند و نمی‌توان آن را تابع قانون حاکم بر روابط میان آن‌ها دانست (بکر، ۲۰۲۰: ۲۰-۲۱).

در سال ۱۹۵۸، پروفسور آلفرد وردروس[1]، حقوقدان اتریشی، به این جریان پیوست و قراردادهای دولتی با طرف‌های خصوصی خارجی را «قراردادهای شبه بین‌المللی»[2] نامید

1. Verdross
2. Agreements Quasi- international

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

(Verdross,1964: 12). ریشه‌های این نظریه را می‌توان در اندیشه‌های قدیمی‌تر نیز پی‌گیری کرد.

## نتیجه و پیشنهاد

علی‌رغم مباحث گسترده در داوری بین‌المللی، رویه غالب نشان می‌دهد که بسیاری از هیأت‌های داوری، در اکثر موارد، صرفاً قوانین داخلی کشور میزبان را به عنوان قانون لازم‌الاجرا پذیرفته و مقررات بین‌المللی را صرفاً در نقش قواعد تکمیلی به کار می‌گیرند. در پرونده مشهور آرامکو، داوران چنین رأی دادند:

«قانون لازم‌الاجرا در عربستان سعودی باید بر محتوای امتیاز اعمال گردد؛ زیرا این کشور به عنوان اعطاکننده امتیاز، طرف قرارداد است. این اصل در حقوق بین‌الملل خصوصی معمولاً پذیرفته شده است؛ بدین معنا که کشور، هرچند طرف قرارداد باشد، مستقل فرض می‌شود مگر خلاف آن ثابت گردد و طرفین، تعهدات خود را صراحتاً تابع نظام حقوقی دیگری کرده باشند.»

این اصل پیش‌تر نیز در رأی دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در پرونده وام‌های صربستان ذکر شده بود. هرچند رأی آرامکو، قوانین عربستان را به عنوان قانون حاکم بر قرارداد شناسایی کرد، برخی حقوقدانان به این نکته اشاره کرده‌اند که اعمال این قانون، در برخی ابعاد فرعی قرارداد، مناسب معاملات بین‌المللی نیست. آنان بر این باورند که بهره‌گیری از اصول کلی حقوق بین‌الملل عمومی ـ به ویژه در قراردادهای امتیاز نفت ـ برتر از اعمال قوانین داخلی عربستان است.

این دیدگاه منجر شده است تا قراردادهای دولتی که ویژگی حد واسط میان توافقات بین دولت‌ها و قراردادهای میان اشخاص را دارند، از شمول مستقیم حقوق بین‌الملل خارج شوند. دلیل آن، حضور یکی از طرفین به عنوان شخص موضوع حقوق خصوصی است که موجب سلب کامل ویژگی بین‌المللی از قرارداد می‌گردد. با این حال، این قراردادها فاقد عناصر کامل قراردادهای داخلی نیز هستند و نمی‌توان صرفاً به استناد حضور یک طرف خصوصی، قانون ملی را بر آن‌ها به سادگی اعمال نمود.

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

رویکرد فوق، مورد استقبال اکثریت حقوقدانان بین‌المللی قرار نگرفته است؛ چراکه یکی از مزایای نگرش مختلط، وابستگی آن به اراده مشترک طرفین (دولت و شخص خارجی) و انطباق خاص با ویژگی‌های قرارداد است. در نتیجه، برخی قراردادها نه تماماً مشمول قوانین ملی، و نه تماماً تحت سرمایهٔ حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرند، بلکه در زمره گروه سومی قرار می‌گیرند که تابع «نظام حقوقی ثالث» ناشی از اراده طرفین است. این نظام، قرارداد را از حقوق ملی متمایز می‌کند؛ زیرا مشروعیت آن از اصل کلی حاکمیت اراده و حقوق ناشی از توافق طرفین متعاهد سرچشمه می‌گیرد. به تعبیر پروفسور لالیو، این «قانون پیشنهادی» چیزی جز نظام حقوقی ثالثی نیست که هنوز در حال شکل‌گیری است و جایگاهی میان حقوق بین‌الملل در معنای مضیق و حقوق داخلی دارد؛ چراکه بخشی از محتوای آن از حقوق داخلی و بخشی دیگر از حقوق بین‌الملل اقتباس می‌شود. وی اضافه می‌کند که این نظام قادر است به توسعه روابط اقتصادی و تجاری بین‌المللی پاسخ دهد؛ زیرا با افزودن یک سیستم جدید، تمایز سنتی میان حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل را از میان برمی‌دارد.

در همین راستا، رنه ژان دوپوی، با استناد به تحلیل خود از رأی تگزاکو، ارجاع به اصول کلی حقوق را صرفاً به معنای رجوع به اصول کلی شناخته‌شده در میان کشورهای متمدن می‌داند. از دیدگاه او، زمانی‌که قانون حاکم بر قرارداد بر پایه یک حوزه عملیاتی مشترک میان حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل ـ تحت سلطهٔ اراده مستقل طرفین قرارداد ـ تعیین شود، رابطه عملیاتی میان دو نظام حقوقی آشکار می‌شود. در پرونده تگزاکو، همین سیستم دوگانه به عنوان قانون مناسب عمل کرده است. با این حال، دوپوی با ارجاع قراردادها به حقوق بین‌الملل، می‌کوشد آثار تبعیت قرارداد از قوانین ملی را کاهش دهد؛ زیرا معتقد است، قرارداد باید در بستر نظم حقوقی بین‌المللی مستقر گردد. به باور او، ارجاع به اصول حقوق بین‌الملل به معنای رجوع به قواعدی است که در میان تمامی کشورهایی که بخشی از جامعه بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، جریان دارد.

در راستای استمرار تعهدات قراردادی، سرمایه‌گذاران همواره در پی اخذ تضمین سرمایه‌گذاری و حفظ ثبات قراردادها هستند. از این‌رو، درج شرط تثبیت در قراردادهای کلان و

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

بلندمدت نفت و گاز، ابزار مؤثری برای کاهش ریسک سرمایه‌گذاری به شمار می‌رود. این شرط، سازوکارهای تثبیت قراردادهای نفتی بین‌المللی را در قالب اسناد حقوقی مرتبط با اکتشاف و بهره‌برداری ممکن می‌سازد؛ چراکه پروژه‌های زیربنایی خط استخراج و استحصال نفت، با دو هدف اساسی دنبال می‌شوند:

- توسعه اقتصادی و صنعتی و جبران عقب‌ماندگی اقتصادی کشور میزبان.
- افزایش رفاه و توانمندی شهروندان (DUPUY, 2021: 3).

با این حال، سرمایه‌گذار در درجه نخست منافع فردی و افزایش سود خود را دنبال می‌کند و اجرای قراردادهای بلندمدت در گذر زمان، بستر بروز اختلافات خواسته یا ناخواسته را فراهم می‌آورد. از این‌رو، تأمین ثبات در سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت، مستلزم مکانیسم‌هایی است که به‌طور خاص برای این منظور طراحی شده‌اند.

گرچه بهره‌گیری از نظریات مکتب تلفیقی می‌تواند توازن میان حقوق و تعهدات طرفین را تضمین کند، وصف «شبه بین‌المللی» در حقوق بین‌الملل فاقد معنای اعتباری و جایگاه رسمی است. بهترین مسیر، استفاده از نظریات نوین در حوزه قراردادهای سرمایه‌گذاری بین‌المللی است. همان‌گونه که فعالیت دولت در مقام «تاجر» بلااشکال است، این خصوصیت قراردادهای نفت و گاز را از شمول صرف حقوق عمومی خارج می‌سازد.

اعطای وصف «فراملی» به این قراردادها و اتخاذ راه‌حل میانه در مرحله داوری اختلاف، بستر مناسبی برای شناسایی صلاحیت مراجع داوری بین‌المللی فراهم می‌کند؛ زیرا قراردادهای نفت و گاز دارای شرایط خاص بوده و تنها توسط شرکت‌های دارای توان عملیاتی و سرمایه‌گذاری کلان قابل اجرا هستند. به همین دلیل، دولت میزبان، برای تحقق توسعه، ناگزیر از پذیرش شروط سرمایه‌گذار است.

به محض آن‌که دولت، صلاحیت مراجع قضایی ملی خود را نسبت به این قراردادها سلب کند، قرارداد عملاً از حوزه حقوق داخلی خارج شده و در صلاحیت مراجع شبه‌قضایی بین‌المللی قرار می‌گیرد. چنین راهکاری، در کنوانسیون واشنگتن پیش‌بینی شده و خود، دلیلی بر فراملی بودن قراردادهای نفت و گاز به شمار می‌رود.

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

## فهرست منابع

### الف. فارسی و عربی


۱. امین‌زاده، الهام، و نصرالهی، علی (۱۳۹۹)؛ تبیین ماهیت قراردادهای نفتی از دیدگاه حقوق اداری، فصلنامه مطالعات حقوق انرژی، دوره ۶، شماره ۱.

۲. امامی، محمد، واعظی، سید مجتبی، و رستمی، مریم (۱۴۰۰)؛ تأملی بر استثنائات مسئولیت مدنی دولت در نظام حقوقی ایران، فصلنامه علمی پژوهش‌های نوین حقوق اداری، سال سوم، شماره ۶.

۳. بکر، محمد عبدالعزیز (۲۰۲۰)؛ النظام القانونی للعقود المبرمۀ بین الدولۀ والأشخاص الأجنبیۀ: فکرۀ العقد الإداری عبر الحدود، القاهره.

۴. السید بنداری، محمد (۲۰۲۳)؛ الوضع القانونی لخصوصیۀ عقود البترول، مجلۀ الدراسات القانونیۀ والاقتصادیۀ، دوریۀ علمیۀ محکمۀ، کلیۀ الحقوق، القاهره.

۵. الشمری، ثامر یاسین عبدالله (۲۰۲۴)؛ الطبیعۀ القانونیۀ لعقود استثمار النفط (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، جامعۀ الإسراء، الأردن.

۶. عمار، معاشو (۲۰۲۱)؛ الضمانات فی العقود الاقتصادیۀ الدولیۀ فی التجربۀ الجزائریۀ: فی عقود المفتاح والإنتاج فی الید [رساله دکتوراه، جامعۀ الجزائر].

۷. غمامی، سید مهدی و دیگران (۱۳۹۶)؛ ماهیت حقوقی شرکت‌های وابسته به مؤسسات عمومی غیردولتی، پژوهشنامه حقوق اسلامی، شماره دوم (پیاپی ۴۶)، پاییز و زمستان.

۸. رستمی‌فر، علی (۱۴۰۱)؛ دانشنامه حقوق نفت و گاز: جلد دوم، قواعد عمومی حاکم بر قراردادهای سرمایه‌گذاری نفت و گاز، تهران: انتشارات فرهیختگان دانشگاه.

۹. رستمی‌فر، علی (۱۴۰۱)؛ دانشنامه حقوق نفت و گاز: جلد سوم، اصول حاکم بر ثبات سرمایه‌گذاری فراملی نفت و گاز، تهران: انتشارات فرهیختگان دانشگاه.

۱۰. فائق حسین، ریواز (۲۰۲۲)؛ نظام ملکیۀ النفط والموجودات النفطیۀ: دراسۀ مقارنۀ بین القانونین العراقی والأمریکی، عراق: مؤسسۀ دراو (Draw).


### ب. منابع لاتین


1. Alvik, I. (2011). Contracting with sovereignty: State contracts and international arbitration. Bloomsbury Publishing.
2. Alvik, I. (2021). The justification of privilege in international investment law: Preferential treatment of foreign investors as a problem of legitimacy.


[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

3. Anzilotti, D. (2023). Cours de droit international. LGDJ, Université Panthéon-Assas.
4. Casey, A. J., & Niblett, A. (2022). The limits of public contract law. Retrieved from https://scholarship.law.duke.edu/cgi/viewcontent.
5. Colombo, G., & de La Ville, V.-I. (2019). Gouvernance et responsabilité sociale des entreprises. Université de Lugano, Université de L'Insubria & Université de Clermont 1.
6. Dupuy, R. J. (2021). Dialectiques du droit international, souveraineté des États, communauté internationale et droit de l'Humanité. Éditions A. Pedone.
7. El-Kosheri, A. S., & Riad, T. F. (2024). The law governing a new generation of petroleum agreements: Changes in the arbitration process. Arab Law Quarterly, 1(5).
Iran–U.S. Claims Tribunal. Amoco International Finance Corp. v. Iran, 15 Iran–U.S. C.T.R., 189 et seq. Retrieved from http://www.icj-cij.org/docket/files/29/4781.pdf
8. Jennings, R. Y. (2020). State contracts in international law. British Yearbook of International Law, 37.
9. Jennings, R. Y. (2022). Rules governing contracts between states and foreign nationals. International and Comparative Law Center, Southwestern Legal Foundation.
10. Kelsen, H. (1945). General theory of law and state. Harvard University Press, Cambridge.
11. Kelsen, H. (1969). La transformation du droit international en droit interne. Revue Générale de Droit International Public (RGDIP).
12. Lalive, P. (2022). Réflexions sur l'État et ses contrats internationaux. Institut Universitaire de Hautes Études Internationales, Genève.
13. Lauterpacht, H. (1946). The Grotian tradition in international law. British Yearbook of International Law, 23, 1–25.
14. Leben, C. (2021). Quelques réflexions théoriques à propos des contrats d'État. In Mélanges offerts à Ph. Kahn (pp. xx–xx). Litec, Paris.

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

15. Leben, C. (2021). Quelques réflexions théoriques à propos des contrats d'État. In Souveraineté étatique et marchés internationaux à la fin du XXe siècle – Mélanges en l'honneur de Philippe Kahn. Université de Bourgogne – CNRS.
16. Leboulanger, P. (1985). Les contrats entre États et entreprises étrangères. FeniXX réédition numérique (Economica).
17. Lemaire, S. (2022). Les contrats internationaux de l'administration. LGDJ.
18. Mafi, H. (2008). Iran's concession agreements and the role of the National Iranian Oil Company: Economic development and sovereign immunity. Retrieved from http://heinonline.org/HOL/License.
19. Maniruzzaman, A. F. M. (2000). Internationalization of foreign investment agreements: Some fundamental issues of international law. Journal of World Investment, 1.
20. Mayer, P. (1986). La neutralisation du pouvoir normatif de l'État en matière de contrats d'État. Clunet.
21. O'Connell, M. E. (2009). The power and purpose of international law: Insights from the theory and practice of enforcement. Oxford Scholarship Online.
22. Rousseau, J.-J. (1762). Du contrat social. Paris.
23. Scelle, G. (1932). Précis de droit des gens. Vol. I. Recueil Sirey, Paris.
24. Sornarajah, M. (2021). International law of foreign investment. Cambridge University Press.
25. Verdross, A. (1964). Quasi-international agreements and international economic transactions. Stevens.
26. Waelde, T. W. (1995). International energy investment. Energy Law Journal, 17, 191–220. Dundee University Database.

Weil, P. (1969). Problèmes relatifs aux contrats passés entre un État et un particulier Vol. 128). Cours de l'Académie de La Haye de droit international.

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]

27. Weil, P. (1981). Droit international et contrats d’État. In Le droit international, unité et diversité: Mélanges offerts à Paul Reuter (pp. xx–xx). Paris: A. Pedone.

[ Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-27 ]

[ DOI: 10.66224/qjal.12.43.97 ]